

# افسانه‌ی شگفت‌انگیز سلیمان و سیمرغ

## ثاقب بابوری

یکی از نسخه‌های خطی موجود در «کتاب‌خانه‌ی بریتانیا» کتاب مصوری است که «افسانه‌ی شگفت‌انگیز سلیمان و سیمرغ» را روایت می‌کند. نسخه‌ی خطی دیگری موسوم به «قصه‌ی قضا و قدر» نیز به شرح همین داستان اختصاص دارد. هر دو کتاب به زبان فارسی نوشته شده‌اند. ماجرای سلیمان و سیمرغ چیست؟

یکی از اسرارآمیزترین نسخه‌های خطی «کتاب‌خانه‌ی بریتانیا» متعلق به کتاب‌خانه‌ی نفیس تیپو سلطان، حاکم میسور، قصه یا افسانه‌ای بی‌نام است که در آن شخصیتی محبوب در گستره‌ی ادبیات فارسی حضور دارد: سلیمان نبی یا همان سلیمان کتاب مقدس، فرزند داوود. در این افسانه، پیامبر - پادشاه در مقابل اشرف پرندگان، سیمرغ، قرار می‌گیرد که به قضا و قدر اعتقادی ندارد. خدا که از این قضیه ناخشنود است فرشته‌اش، جبرئیل، را می‌فرستد تا به سلیمان وحی کند که به زودی پادشاه مغرب صاحب پسری و پادشاه مشرق صاحب دختری می‌شوند و این دو شاهزاده به عقد یک‌دیگر در می‌آیند و صاحب فرزندی خواهند شد. سیمرغ معتقد است که می‌تواند جلوی این پیش‌آمد را بگیرد. سلیمان و سیمرغ با هم قول و قراری می‌گذارند تا پس از پانزده سال ببینند که شرایط به چه ترتیب است و آن وقت صحت و سقم این وحی را روشن کنند.

اهل بارگاه سلیمان شاهد توافق سیمرغ با او بودند. دو مرتاض هندی در جلو عکس نماد جن‌هایی هستند که در بارگاه سلیمان گرد آمده بودند.

افسانه‌ی بی‌نام سلیمان و سیمرغ از کتاب‌خانه‌ی تیپو سلطان. کتاب‌خانه‌ی بریتانیا.



به علاوه، چند داستان فرعی نامربوط هم در دل داستان در هم تنیده‌اند. موضوع این داستان‌های فرعی ماجراهایی است که شاهزاده‌ی مشرق، در گذر از کودکی به بلوغ، از سر می‌گذرانند. فرایند تبدیل شدن او به یک جوان پارسا در جریان صحنه‌های داستانی پی‌درپی‌ای شکل می‌گیرد که او با جانوران جادویی، شیطان، شاهان، درباریان، تاجران، و حکیمان مواجه می‌شود. این افسانه‌ی تعلیمی شاید بخشی از سنت پندنامه نویسی برای شاهزادگان باشد اما، همان گونه که می‌کوشیم در ادامه نشان دهیم، از آن‌چه در نگاه اول به نظر می‌رسد غنی‌تر است.

شاهزاده‌ی مشرق (در تصویر نیست) گفت‌وگوی خشمگینانه‌ی شاه با درباریان‌اش را از دور می‌شنود، در حالی که خودش در میان این درختان شگفت‌نشسته است. به لباس‌های بلند و دستارهای پیچ‌وتاب‌دار افراد توجه کنید که نشان‌گر پوشش درباری قرن هجدهم هستند، در حالی که کف‌پوش‌های طرح‌دار این تابلو بافت‌گران‌بهای قلاب‌دوزی و ابریشم‌های زربفت برای روکش کردن اسباب و اثاث در آن دوره را نمایش می‌دهند.

افسانه‌ی بی‌نام سلیمان و سیمرغ از کتاب‌خانه‌ی تیپو سلطان.  
کتاب‌خانه‌ی بریتانیا.



این متن سرشار از تصویر، با کمال تعجب از دید پژوهشگران مخفی مانده است. تاریخی در پایان کتاب ذکر نمی‌شود، اما سبک شاخص و جزئیات ۶۳ تصویر بر روی ۲۶ برگ کاغذ سرنخ کافی را در اختیار ما قرار می‌دهد تا ریشه‌های این اثر را در اواسط قرن هجدهم در فلات دکن و یا احتمالاً حتی در ایالت کارناتاکا در هندوستان بجویم که تحت امر نوابان آرکوت بوده است. از طرف دیگر خط نستعلیق زمخت کتاب، که بیشتر به خط تعلیق نزدیک است، آشکار می‌کند که این کتاب در یک کارگاه هنری سلطنتی یا متعلق به جامعه تهیه نشده است؛ فقدان تذهیب با طلا و استفاده از مجموعه رنگ‌های مات این احساس را تقویت می‌کنند. قطع بلند و باریک کتاب مهر تأییدی بر ویژه بودن این نسخه‌ی خطی است. قسمت‌هایی از نقاشی اکسیده شده‌اند، اما این نسخه‌ی خطی می‌باید یک اثر ارزشمند در مجموعه‌ی کتاب‌خانه‌ی تیپو سلطان بوده باشد، چون با یک جلد چرمی متعلق به همان دوره صحافی شده است که روی آن را با ظرافت برجسته‌کاری و با طلا تذهیب و نقاشی کرده بودند.

دو اسب عربی شاهزاده‌ی مشرق او را در پوست اسبی می‌یابند، در حالی که در پای یک درخت تک افتاده پناه گرفته است. اکسیده شدن رنگ‌دانه‌ها در این تصویر به چشم می‌آید، و این روند در ادامه و تا پایان کتاب تشدید می‌شود.

افسانه‌ی بی‌نام سلیمان و سیمرغ از کتاب خانه‌ی تیپو سلطان.  
کتاب خانه‌ی بریتانیا.



با مقایسه‌ی این اثر با نسخه‌ی دیگری از داستان، که به تازگی در «کتاب‌خانه‌ی بریتانیا» با عنوان **قصه‌ی قضا و قدر** فهرست شده است، اهمیت ادبی این افسانه بیشتر معلوم می‌شود. ما شخصیت‌های داستان، یعنی سلیمان نبی، سیمرغ، شاهزاده‌ی مشرق، و شاهزاده‌خانم مغرب را با شخصیت‌های مشابه این روایت که ساختار اصلی آن با این داستان شبیه است مقابله کردیم. مثل نسخه‌ی تیپو سلطان، این افسانه هم اسم نویسنده ندارد. تفاوت‌ها بیشتر در سبک موجزی است که داستان را اساساً مختصر کرده؛ به همراه تغییر شکل برخی عبارات و داستان‌های فرعی و حذف برخی قسمت‌ها. بعضی اوقات هم سادگی نثر قربانی استفاده از بیان رسمی‌تر و به کار بردن اشعار شده است، و القاب و صفات هم رنگ و بوی درباری به خود گرفته‌اند. با این حال، برداشت کلی این است که این نسخه یک بازنویسی وفادار به متن از روی نسخه‌ی تیپو سلطان است.

اصلی‌ترین شاخصه‌ی **قصه‌ی قضا و قدر** در موضوعی است که در مقدمه مطرح می‌کند و آن را تا سطح یک روایت شبه‌تاریخی و متعلق به سنت نبوی ارتقا می‌دهد. بر این اساس، وقتی که حضرت محمد مورد آزار و اذیت اهالی مکه قرار گرفته بود، جبرئیل بر او ظاهر می‌شود و انگشتر سلیمان را از سوی خدا به او هدیه می‌دهد. پیامبر از جبرئیل می‌پرسد که آیا این خاتم جلوی مرگ را هم می‌گیرد. جبرئیل پاسخ می‌دهد که دو گونه مرگ داریم. یکی «قضای محکم» که از آن می‌شود اجتناب کرد، و دیگری «قضای مبرم» که به معنای مرگ حتمی است. چند روز بعد، جبرئیل دوباره می‌آید و افسانه‌ی سلیمان و سیمرغ را بیان می‌کند تا نشان دهد که هیچ‌گیزی از تقدیر وجود ندارد. داستان از این‌جا تقریباً به همان شکلی آغاز می‌شود و پیش می‌رود که در نسخه‌ی تیپو سلطان.

سرآغاز تذهیب‌شده‌ی صفحه‌ی نخست  
کتاب.

قصه‌ی قضا و قدر.  
کتاب‌خانه‌ی بریتانیا.



ارتباط این افسانه با حضرت محمد بر مبنای مجموعه‌ای از روایات نه چندان معتبر است که مطابق آن‌ها ابن سعد این روایت را از حسن بصری شنیده است و او نیز این را از یکی از معتمدان رسول خدا شنیده که نمی‌دانیم کیست. حال، چه این زنجیره‌ی راویان معتبر باشد چه نه، ذکر این جزئیات برای یک ماجرای کاملاً افسانه‌ای غیرضروری بوده، و بیان‌گر تأکید عامدانه بر پیام اخلاقی و مذهبی این افسانه است. این قسمت غیرعادی متن در نسخه‌ی تیپو سلطان نیست، در حالی که همه‌ی جزئیات بعدی تقریباً مطابق نسخه‌ی تیپو سلطان است.

نسخه‌ی خطی **قصه‌ی قضا و قدر** تاریخ ندارد، و نام و نشان صاحبان‌اش هم پاک شده است. این نسخه از ۲۶ برگ کاغذ درست شده است، با یک سرلوحه‌ی نقاشی‌شده و تذهیب‌شده، و دور تا دور صفحه هم با رنگ طلایی خط‌کشی شده، و متن با خط نستعلیق و روی کاغذی نازک و صیقل‌خورده تحریر شده است. همه‌ی نه نقاشی مجموعه، که با رنگ‌های روشن رنگ‌آمیزی شده‌اند، با یک ترکیب‌بندی خلوت و ساده ترسیم شده‌اند. تنها شاه

مغرب و شاهزاده‌ی مشرق با لباس ایرانی (صفوی) نقاشی شده‌اند، حال آن‌که باقی شخصیت‌ها در لباس هندوستانی متعلق به قرن هجدهم تصویر شده‌اند. در هر دو نسخه‌ی خطی، فصل‌ها و بخش‌های داستان عنوانی ندارند و این نکته، با توجه به تطابق اندک متن با تصاویر، کارِ دنبال کردن طرح و برنامه‌ی این نقاشی‌ها را دشوار می‌کند.

مردانِ شاه مغرب به سوی سیمرغ، که دارد گهواره‌ی شاهزاده را می‌دزدد، تیر می‌اندازند. به تفاوت منزلت اشخاص توجه کنید که در لباس‌هایشان منعکس شده است.

**قصه‌ی قضا و قدر.**  
کتاب‌خانه‌ی بریتانیا.



شاهزاده خانم مغرب عاشق شاهزاده‌ی مشرق می‌شود که راه‌اش را به پای درختِ تک افتاده‌ی دوردست پیدا کرده است، جایی که شاهزاده خانم در اسارت سیمرغ است. در این جا شاهزاده خانم پیشواز و دوپتا (لباس و شال زنان هندی) به تن دارد، در حالی که شاهزاده دستاری به سر بسته که قدری شبیه دستارهای صفوی است که همیشه ته شال‌شان را تو می‌داده‌اند.

**قصه‌ی قضا و قدر.**  
کتاب‌خانه‌ی بریتانیا.



از آنجا که هردوی این متون که در این جا در موردشان صحبت کردیم با جنوب آسیا در ارتباط هستند، عجیب نیست اگر کسی این همراهی را نشان‌گر ریشه‌های این افسانه در این منطقه فرض کند، و شاید بتوان ریشه‌های این داستان را در حکایت‌ها و تمثیلات پیچیده‌ی صوفیان پیدا کرد. در یک متن کم‌وضوح **یهودی-فارسی** موجود در «کتاب‌خانه‌ی بریتانیا» از مجموعه‌ی گاستر، شواهدی پیدا شده که پیوند ریشه‌های این افسانه با این منطقه را زیر سؤال می‌برد. این کتاب، که از اجزای بی‌ربطی هم درست شده، ترکیبات مختلفی از نظم و نثر دارد. یکی از قسمت‌های منثورش حاوی تفسیری از همین افسانه‌ی سلیمان و سیمرغ است. باید جزئیات کار را مطالعه کرد. آن وقت به طور خاص معلوم خواهد شد که آیا این نسخه با آن سنت نبوی آغاز می‌شود یا نه، و این که در این نسخه روایت کوتاه‌تری از آن افسانه آمده است یا بلندتر. مقابله‌ی روشمند همه‌ی این متون می‌تواند بنیاد تحقیقات بعدی را بگذارد تا منبع مشترک اصلی مشخص شود، متنی که شاید اصلاً فارسی هم نباشد. امید است که این مقاله سرآغاز چنین روندی باشد.

برگردان: شهاب بیضایی

---

ثاقب بابوری از همکاران «کتاب‌خانه‌ی بریتانیا» در بخش «دیجیتال‌سازی نسخه‌های خطی فارسی» است. آن‌چه خواندید برگردان این نوشته‌ی او است:

Sâqib Bâburî, '[The Curious Tale of Solomon and the Phoenix](#),' *British Library*, 16 January 2017